

چگونه با مسئله‌های دانش‌آموزان مواجه شویم؟

چرا دین اسلام این همه «نباید» دارد؟

معلم‌ان و نیز مبلغان دینی، امروزه مکرر با این سؤال از طرف جوانان روبرو هستند که: چرا دین اسلام انسان را محدود می‌کند و مانع آزادی عمل او می‌شود؟ چرا با «نبایدها» و «منع‌ها» و «نه‌ها»ی خود افراد را در مضیقه قرار می‌دهد؟ می‌خواهیم فلان غذا را بخوریم، می‌گویید: نه. می‌خواهیم فلان طور معامله کنیم، می‌گویید: نه. می‌خواهیم فلان طور لباس بپوشیم، می‌گویید: نه.

اما یک جوان اروپایی هیچ‌یک از این محدودیت‌ها را ندارد و هر طور که خودش خواست زندگی می‌کند، هر لباسی که خواست می‌پوشد، هر آوازی که خواست می‌شنود، با هر کس، چه دختر و چه پسر، که خواست دوست می‌شود. رویکردی که امروزه بسیاری از معلم‌ان گرامی و مبلغین دینی در برابر این سؤال دارند، این است که نشان دهند چنین تصویری از اسلام تصویر درستی نیست و دین اسلام، «منع» و «نه» و «محدودیت» نامتعادل ندارد. مثال‌هایی نیز برای این موارد آورده می‌شود، از جمله اینکه خداوند در قرآن کریم فرموده از همه غذاهایی که در طبیعت هست، بخورید و فقط از چند مورد خاص اجتناب کنید. پس از میان هزاران نوع غذا فقط چند مورد آن را اسلام منع کرده است و این منع‌ها در مقابل آن آزادی عمل‌ها بسیار اندک است.

گاهی این نکته توسط معلم‌ان اضافه می‌شود که هیچ جامعه‌ای نیست که در آن منع‌ها و نبایدهایی وجود نداشته باشد؛ همه جوامع این منع‌ها را در قوانین خود دارند و اصولاً قوانین کشورها برای تعیین همین محدودیت‌هاست و قانون مساوی با محدودیت است.

این پاسخ گرچه می‌تواند یک پاسخ نقد و فوری باشد، اما یک پاسخ مبنایی و اساسی نیست و اگر دانش‌آموزی دقت‌نظر به خرج دهد، این پاسخ را با چالش مواجه خواهد کرد. مثلاً همین قانون حجاب در اسلام و قانون محرم بودن و محرم نبودن، از قوانین محدودکننده‌ای است که فقط در میان مسلمانان جاری است. این پاسخ، در حقیقت، به معنای افتادن و گرفتار شدن در باتلاق و مردابی است که موجب پدید آمدن این سؤال بوده است. گویا، اصل و اساس این است که «منع» و «نباید» در کار نباشد و معیار خوبی و بدی یک مکتب و یک فکر، کم و زیاد بودن منع‌های آن است که هر دین و آیینی که منع‌های کمتری داشت، همان بهتر باشد و هر دینی که هیچ منعی نداشت، از همه بهتر محسوب شود.

پاسخ اصلی و اساسی، بازگشت به سرچشمه این سؤال و نقد آن است، نه همراهی با آن. انتخاب این پاسخ، یعنی رویکرد بازگشت به سرچشمه سؤال و نقادی آن، به ما این امکان را می‌دهد که به حل بنیادی مشکل بپردازیم و ذهن دانش‌آموز را به گونه‌ای نسبت به موضوع روشن کنیم که اساساً اصل سؤال برای وی موضوعیت نداشته باشد.

در توضیح این رویکرد می‌گوییم که:

۱. اگر یک جوان مسلمان از یک جوان اروپایی بپرسد که دین تو چه الزاماتی را برای تو تعیین کرده، پاسخش تقریباً این است که دینی که اکنون من می‌شناسم، هیچ امر الزامی برای من ندارد. بله، دین من یک سری توصیه‌های اخلاقی دارد که آن‌ها را اگر دین هم توصیه نکرده بود، خودم به درستی آن‌ها عقیده داشتم. من نوع و فرم لباسم، نوع غذایی، شکل روابطم با زن‌ها و مردها، چه چیزی را بنوشم و چه چیزی را ننوشم، چه آهنگی را گوش بدهم و چه آهنگی را گوش ندهم و همه امور دیگر زندگی، همه این‌ها را خودم انتخاب می‌کنم. البته کوشش می‌کنم که متناسب با فرهنگ جامعه‌ام باشد، اما آن هم الزامی نیست. سبک و شکل زندگی‌ام دست خودم هست و هیچ الزام بیرونی، جز قوانین و مقررات اجتماعی، برای من وجود ندارد.

معنای فلسفی این سخن چیست؟ لیبرالیسم، که اگر بخواهیم آن را مطابق سخن این جوان اروپایی به فارسی ترجمه کنیم، می‌شود «اباحی‌گری»؛ نفی الزام از ناحیه غیر و به خصوص از ناحیه دین. این نگرش که بنیاد فلسفی غرب امروز را می‌سازد و در تقابل با دین و حاکمیت کلیسا شکل گرفت، اصولاً جایی برای

«الزام» و «باید» و «نباید» دینی نگذاشته و اساساً در مقابل آن ایستاده است.

۲. جوان و نوجوان مسلمان ما، امروزه در دنیایی زندگی می‌کند و نفس می‌کشد که الزام‌پذیر از ناحیه غیر و به‌خصوص، خدا نیست. نوع پوشش انسان و نوع تغذیه و سایر رفتارهای فردی و جمعی او مبتنی بر خواست و تمایل فردی یا جمعی خودش معین می‌شود، نه چیز دیگر. به‌طور طبیعی این سؤال برای جوان مسلمان پیدا می‌شود که چرا من باید تابع این همه مقرراتی باشم که از ناحیه غیر آمده و در بسیاری از موارد هم با خواست و تمایل خودم سازگاری ندارد. این دوگانگی «الزام» و «عدم الزام» یقیناً برای او مسئله است و اگر پاسخ درست نگیرد و اقناع نشود، به تدریج به طرف «عدم الزام» حرکت خواهد کرد؛ همان‌طور که در بسیاری از جوانان همین حرکت را مشاهده می‌کنیم.

مزید بر این دوگانگی واقعی که اقتضای دنیای جدید است، جوان مسلمان امروز در محاصره حجم عظیمی از تبلیغات، فیلم‌های سینمایی و شبکه‌های مجازی قرار گرفته که الزامات دینی را تخطئه می‌کنند و اباحی‌گری و بی‌بندوباری را با هزاران ترفند القا می‌نمایند.

۳. در این فضای بی‌قیدی و اباحی‌گری، استفاده از این پاسخ که دین اسلام «منع»‌های چندانی ندارد و به انسان آزادی عمل فراوانی داده، سبب ایستادگی و مقاومت جوان مسلمان در برابر آن اباحی‌گری و لیبرالیسم که ریشه مسئله بود، نمی‌شود، بلکه جایگاه اباحی‌گری را نزد او تقویت می‌کند و او را به سمت برداشتن قدم‌های بعدی و بعدی سوق می‌دهد. گویا دین آمده آزادی عمل او را تأمین کند و تمنیات و تمایلات او را آزاد بگذارد و جز در چند مورد مختصر، کار به کار او ندارد.

۴. پس اگر ما در مقابل این سؤال قرار گرفتیم باید غایت و هدف نهایی خود را که «تقدای وضع موجود» است، مشخص کنیم و سپس با برداشتن گام‌هایی به این هدف نزدیک شویم، تا در نهایت دانش آموز به غلط بودن این پندار پی ببرد و بداند که عدم الزام دینی در دنیای امروز امری عقلانی و پسندیده نیست. پس از تعیین این هدف، باید از مطالبی کمک بگیریم که ما را به این هدف نزدیک نماید، از جمله:

الف: با بیان خوب و مستدل، جایگاه ممتاز انسان در نظام خلقت و کرامتی را که خدا به انسان بخشیده، برای دانش آموز روشن کنیم و برتری او بر سایر موجودات را نشان دهیم؛ تا دانش آموز به اهمیت وجود خود و شأن و منزلتی که در نظام خلقت دارد و انتظار فوق‌العاده‌ای که خدا از انسان دارد، پی ببرد.

ممکن است پرسید که نشان دادن ارزش و کرامت انسان نزد خدا و در نظام خلقت، چه کمکی به ما می‌کند؟

کمکش این است که وقتی جوان جایگاه ارزشمند خود را بشناسد و خود را موجودی مهم و صاحب کرامت و منزلت نزد خدا بباید، هم سخن خدا برایش اهمیت پیدا می‌کند و هم می‌کوشد خود را به هدر ندهد. او متوجه می‌شود که اگر انسان، نزد خدا جایگاه ویژه‌ای نداشت، لازم نبود که به او توجه ویژه کند و او را در همه امور زندگی راهنمایی کند. این راهنمایی‌ها و این بایدها و نبایدها، به دلیل اهمیتی است که انسان نزد خداوند دارد.

ب: این سؤال را برای دانش‌آموزان طرح می‌کنیم که: خدا می‌داند که چه کارهایی به نفع و چه کارهایی به ضرر امروز و آینده ماست. اگر خداوند بی‌توجهی کند و آن کارها را به ما خبر ندهد، آیا ما در دل خود خدا را مقصر نخواهیم دانست؟ روشن است که در آن صورت خدا مقصر خواهد بود، زیرا خدا که از یک پزشک کمتر نیست که وقتی می‌بیند فلان غذا برای بیمار ضرر دارد حتماً به او اطلاع می‌دهد.

درواقع، بایدها و نبایدهای خدا، همان علم خداوند است از کارهایی که به نفع ماست و کارهایی که به ضرر ماست، که خدا می‌توانست به ما نگوید، اما با لطف خود این علم را در اختیار ما قرار داده و ما را از آن‌ها باخبر کرده است. البته، تمام این بایدها و نبایدهای خدا سبب بسته شدن دست انسان نمی‌شود. او باز هم اختیار دارد و آزاد است که آن‌ها را انجام دهد یا ندهد (اما شاکرا و اما کفورا).

اگر کسی واقعاً فکر می‌کند خودش بهتر از خداوند می‌داند چه کاری به نفع حقیقی و چه کاری به ضرر واقعی اوست، همان را انجام دهد، اما اگر به زیانش تمام شد، خدا را مقصر نپندارد و خود را تبرئه ننماید.

ج: کسی که برای عمر و سلامتی خود ارزش چندانی قائل نیست، ممکن است هر غذایی را فقط به دلیل اینکه لذیذ است، بخورد. اما کسی که برای خودش اهمیت قائل است، تا اعتماد به تهیه‌کننده غذا نکند، آن را نمی‌خورد. چون نمی‌داند که واقعاً به نفع اوست یا به ضررش.

در زندگی روزمره ما هزاران کار وجود دارد که نمی‌دانیم انجامش به نفع ماست یا به ضرر ما. کسی که به خدا اعتقاد دارد و خدا را خالق جهان می‌داند، به‌طور طبیعی انتظار دارد که خدا او را از این سرگردانی‌ها نجات دهد و راه را از چاه برای او مشخص نماید. با این کار، خیالش راحت می‌شود که اگر آنچه را خدا به او اطلاع داده رعایت کند، یک زندگی موفقیت‌آمیز را سپری خواهد کرد.

سردبیر

بایدها و
نبایدهای خدا،
همان علم
خداوند است
از کارهایی که
به نفع ماست و
کارهایی که به
ضرر ماست، که
خدا می‌توانست
به ما نگوید، اما
با لطف خود این
علم را در اختیار
ما قرار داده و ما
را از آن‌ها باخبر
کرده است